



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرسّی طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی پنجاه و نهم؛ شنبه ۱۳۹۱/۱۱/۲۸

اختصاص لزوم استیذان و نفوذ اذن سلطان جائر به صورت استیلاء و امکان استیذان

مطلب دیگری که مرحوم شیخ رحمته در تنبیه دوم ذکر می‌کند و مطابق قاعده و صحیح است، آن است که لزوم استیذان و نفوذ اذن سلطان جائر اختصاص به صورتی دارد که جائر تسلط و استیلاء بر اراضی خراجیه داشته و استیذان از او یا عمّالش ممکن باشد تا بتوان با او قرارداد بست و طبق آن عمل کرد. ولی اگر ید سلطان نسبت به اراضی خراجیه قاصر باشد - چون اهل آن اراضی از اول تحت انقیاد سلطان جائر نرفته‌اند یا علیه وی طغیان کرده‌اند - استیذان از وی لزومی ندارد و در صورت استیذان هم، اذن او مجزی نیست.^۱

روایاتی که بیان‌گر جواز قباله با سلطان و اجزاء اذن وی در تصرف اموال خراجی است، به مناسبت حکم و موضوع اختصاص به سلطانی دارد که بالفعل سلطنت داشته باشد و الا اگر بر آن اراضی بالفعل سلطنت نداشته باشد معلوم است که آن روایات نمی‌خواهد بیان کند قباله با سلطان و اذن وی مجزی است در جواز تصرف اموال خراجی.

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۲۳.

هذا كله مع استيلاء الجائر على تلك الأرض و التمكن من استئذانه، و أمّا مع عدم استيلائه على أرض خراجية؛ لقصور يده عنها؛ لعدم انقياد أهلها له ابتداء، أو طغيانهم عليه بعد السلطنة عليهم، فالأقوى خصوصاً مع عدم الاستيلاء ابتداء عدم جواز استئذانه و عدم مضيّ إذنه فيها، كما صرح به بعض الأساطين، حيث قال بعد بيان أن الحكم مع حضور الإمام عليه السلام مراجعته، أو مراجعة الجائر مع التمكن؛ و أمّا مع فقد سلطان الجور، أو ضعفه عن التسلط، أو عدم التمكن من مراجعته، فالواجب الرجوع إلى الحاكم الشرعي؛ إذ ولاية الجائر إنما ثبتت على من دخل في قسم رعيتته حتى يكون في سلطانه، و يكون مشمولاً لحفظه من الأعداء و حمايته، فمن بعد عن سلطانهم، أو كان على الحدّ فيما بينهم، أو تقوى عليهم فخرج عن مأموريتهم، فلا يجزى عليه حكمهم؛ اقتصاراً على المقطوع به من الأخبار و كلام الأصحاب في قطع الحكم بالأصول و القواعد، و تخصيص ما دلّ على المنع عن الركون إليهم و الانقياد لهم.

بنابراین قرارداد با سلطان هیچ اثری ندارد و طبق قاعده باید با امام معصوم علیه السلام در مورد آن اراضی قرارداد بست و در زمان غیبت که دسترسی به امام علیه السلام وجود ندارد، باید به نواب عام حضرت رجوع کرد و اگر حکومت اسلامی باشد، طبیعی است که ولی فقیه مقدم است و اگر زمین‌هایی خارج از حوزه قدرت ولی فقیه باشد، بعید نیست اذن فقهای دیگر کافی باشد. اما اگر ولی فقیه بسط ید داشته باشد، دیگر فقهاء نمی‌توانند با او مزاحمت کنند.

تنبیه سوم: حلیت اخذ خراج انفال از سلطان معتقد به خراجی بودن آن

مرحوم شیخ علیه السلام در این تنبیه می‌فرماید: ظاهر اخبار و کلمات اصحاب آن است همان‌طور که اخذ و تصرف در آن خراج و مقاسمه‌ای که سلطان جائز از اراضی خراجیه می‌گیرد جایز است، اخذ و تصرف در آن خراج و مقاسمه‌ای که سلطان جائز از اراضی انفال می‌گیرد و معتقد به خراجی بودن آن اراضی می‌باشد نیز جایز است.^۱

اراضی انفال و ما یخرج منها همان‌طور که بیان کردیم، متعلق به ائمه‌ی معصومین علیهم السلام است، لذا کسی بدون اذن امام علیه السلام نمی‌تواند در آن تصرف کند و بنابر مشهور قریب به اجماع، ائمه علیهم السلام آن را برای شیعیان در زمان غیبت تحلیل کرده‌اند - بر خلاف اراضی خراجیه که نپذیرفتیم برای شیعیان تحلیل شده باشد - یعنی بدون پرداخت خراج و مقاسمه می‌توانند در آن اراضی تصرف کنند.^۲

حال اگر سلطان جائری که قائل است اراضی انفال نیز در اختیار سلطان است و یفعل به مثل ما یفعل بالاراضی الخراجیه - ظاهراً اهل تسنن چنین اعتقادی دارند - و خراج آن زمین‌ها را از مردم و شیعیان گرفت، آیا اخذ آن اموال از سلطان جائز و تصرف در آن - بالخصوص اگر از شیعه گرفته باشد - جایز است؟

۱. کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۲۲۵.

الثالث أن ظاهر الأخبار وإطلاق الأصحاب حلّ الخراج والمقاسمة المأخوذین من الأراضی التي یعتقد الجائر کونها خراجیة وإن کانت عندنا من الأنفال، و هو الذی یقتضیه نفی الحرج.

نعم، مقتضی بعض أدلتهم و بعض کلماتهم هو الاختصاص؛ فإنّ العلامة علیه السلام قد استدللّ فی کتبه علی حلّ الخراج و المقاسمة بأنّ هذا مال لا یملکه الزارع و لا صاحب الأرض، بل هو حقّ لله أخذہ غیر مستحقّه، فبرأت ذمّته و جاز شراؤه.

و هذا الدلیل و إن کان فیہ ما لا یخفی من الخلل إلّا أنّه کاشف عن اختصاص محلّ الکلام بما کان من الأراضی التي لها حقّ علی الزارع، و لیس الأنفال كذلك؛ لکونها مباحة للشیعة. نعم، لو قلنا بأنّ غیرهم یجب علیه أجره الأرض کما لا یبعد أمکن تحلیل ما يأخذہ منهم الجائر بالدلیل المذكور لو تمّ ...

۲. البته در جای خود بحث شده آیا با تشکیل حکومت اسلامی، ولی فقیه می‌تواند از آن ممانعت کند یا خیر.

مرحوم شیخ رحمته معتقد است ظاهر اخبار و اطلاق کلمات اصحاب آن است که اگر چنین خراجی از زمین‌های انفال از سلطان به شیعه‌ای منتقل شد، تصرف در آن برای شیعه حلال است.

اطلاق کلمات اصحاب از آن جهت است که در عناوینی که برای بحث ذکر کرده‌اند، این تعبیر را به کار برده‌اند: «ما يأخذه الجائر باسم الخراج و المقاسمه» یعنی آنچه را که سلطان به اسم خراج و مقاسمه از مردم می‌گیرد، اخذ آن بر شیعه جایز است و نگفته‌اند فی الواقع و شرعاً خراج و مقاسمه باشد و از آنجا که سلطان از اراضی انفال، به اسم خراج از مردم اخذ می‌کند، پس مشمول کلمات اصحاب می‌شود.

بعضی مانند سید یزدی رحمته این‌جا تذکر داده‌اند که شبهه‌ای نیست آنچه سلطان از اموال شخصی مردم اخذ می‌کند - و خود سلطان هم معتقد است ظلماً می‌گیرد؛ گرچه خلاف آن را اظهار کند - یا از اموال شخصی امام علیه السلام - نه اموال منصب امامت - اخذ می‌کند، اگر به شیعه‌ای منتقل شود، تصرف در آن جایز نیست و مشمول آن بخش از روایت می‌شود که فرمودند: «حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بَعِيْنِهِ» لذا آنچه را که به عنوان عُشر می‌گرفتند و فضای آن زمان معتقد به عدم حلیت اخذ آن بود، مشمول ادله و کلمات اصحاب نمی‌شود - گرچه مرحوم شیخ رحمته به نوعی آن را نیز داخل بحث می‌کند که إن شاء الله به آن خواهیم پرداخت - ولی اطلاق کلمات اصحاب شامل اراضی انفال و حتی مجهول المالک می‌شود؛ چرا که عامه معتقدند اراضی انفال و مجهول المالک مانند اراضی خراجیه به ید سلطان است و سلطان می‌تواند از آن اراضی نیز خراج اخذ کند.^۱

۱. حاشیة المكاسب (للیزدی)، ج ۱، ص ۴۷:

أقول: تحقیق الحال أن يقال لا إشكال فی جریان الحكم فی الأراضی الخراجیة الواقعیة عندنا كالمفتوحة عنوة و أراضی الصلح علی أن تكون للمسلمین كما لا إشكال فی عدم جریانہ فی الخراج المأخوذ من الأراضی المخصوصة بأشخاص خاصّة و لو كانت من مال الإمام علیه السلام لا من حیث إنه إمام علیه السلام بل من حیث إنه شخص خاصّ و منه وضع الخراج علی أرض أسلم أهلها طوعاً و ذلك لعدم جریان الأدلّة المتقدّمة و كونه ظلماً فی مذهبهم أيضاً فلا یجری مناط الحكم الذی هو التقیة إذ لو اعتذر فی الاجتناب بأنّه ظلم یقبلون منه و لدلالة بعض الأخبار المتقدّمة حیث قیدت بعدم الظلم و بعدم معرفة الحرام بعینه.

و إنّما الإشكال فی الأراضی التي هی مال للإمام علیه السلام من حیث إنه إمام و رئیس عامّ أو یكون أمرها إلیه كأراضی الأنفال و مجهول المالک و نحوهما ممّا یكون مذهبهم فیہ كون أمرها بید السلطان و جواز ضرب الخراج علیها.

و ظاهر المشهور جریان الحكم فیها حیث إنهم ذكروا فی العنوان أن ما يأخذه السلطان باسم الخراج و المقاسمة یجوز شراؤه أو المعاملة علیہ فإنّ ظاهره أنّه كذلك و إن لم یكن خراجاً واقعياً شرعياً و ظاهر بعض کلمات بعضهم عدم الجریان حسب ما أشار إلیه المصنف.

ادله‌ی سید یزدی رحمته‌الله در حلّیت اخذ خراج مأخوذ از اراضی انفال و مجهول المالك

سید یزدی رحمته‌الله می‌فرماید:

«الحقّ الجریان و ذلك لشمول الأدلّة المتقدّمة بجمعها أو أغلبها فإنّ الحرج شامل كالسيرة و اختلال النّظام و كذا أخبار الجوائز و أخبار التّحليل بناء على كونها دليلاً و أخبار الشّراء من العامل و أخبار التّقبّل بل يمكن دعوى عمومها من جهة ترك الاستفصال كما لا يخفى»^۱.

یعنی تمام یا اغلب ادله‌ی حلّیت اخذ خراج مأخوذ از اراضی خراجیه که ذکر شده و عبارت است از:

۱. لزوم حرج و اختلال نظام در صورت عدم تحلیل.

۲. سیره.

۳. اخبار دالّ بر جواز اخذ جوائز السلطان.

۴. اخبار دالّ بر حلّیت مأخوذ از اراضی خراجیه.

۵. اخبار جواز تقبل ارض از سلطان و شراء از عامل و

شامل مأخوذ از اراضی انفال و مجهول المالك نیز می‌شود؛ چون هم کلمات خود ائمه علیهم‌السلام اطلاق دارد و هم این‌که وقتی از امام علیه‌السلام از شراء یا قبالة سؤال می‌کردند، حضرت استفصال نمی‌کردند که آیا این قبالة مربوط به اراضی خراجیه است یا مربوط به اراضی انفال، بلکه مطلقاً می‌فرمودند جایز است. در حالی که آنچه در عمل اتفاق می‌افتاد، اعم از اراضی خراجیه و اراضی انفال بود.

بررسی استدلال سید یزدی رحمته‌الله

۱. همان:

و الحقّ الجریان و ذلك لشمول الأدلّة المتقدّمة بجمعها أو أغلبها فإنّ الحرج شامل كالسيرة و اختلال النّظام و كذا أخبار الجوائز و أخبار التّحليل بناء على كونها دليلاً و أخبار الشّراء من العامل و أخبار التّقبّل بل يمكن دعوى عمومها من جهة ترك الاستفصال كما لا يخفى نعم لو قلنا إنّ نفوذ تصرف الجائر من جهة أنّه ولی الأمر و أنّه المرجع المنحصر حسب ما نقل سابقاً عن بعضهم أمکن دعوى عدم القول به فی المقام فلا يجب الاستئذان من الجائر فی اراضی الأنفال إذا أمکن التّصرف بدونه و إن قلنا بوجوده فی الأراضی الخراجیّة و ذلك لأخبار التّحليل و بالجملة بناء على الجریان كما اخترنا نقول به فی خصوص صورة أخذ الجائر و تصرفه لا فی غیر ذلك و إن قلنا فی الأراضی الخراجیّة بوجود الرجوع إليه اختیاراً أيضاً.

در این که عامه انفال را حق سلطان می‌دانند شکی نیست، اما این که آیا سلاطین جور عملاً از اراضی انفال خراج می‌گرفتند تا روایات را ناظر بر آن هم بدانیم، نیاز به بررسی دارد.

به بیان دیگر استدلال سید یزدی رحمته الله در صورتی تمام است که بدانیم سلاطین جور در متن واقع از اراضی انفال خراج می‌گرفتند و شیوع داشته که در این صورت می‌توانیم بگوییم سؤالی که در روایات متعدد از امام علیه السلام درباره‌ی خراج شده و حضرت بدون استفصال فرموده‌اند جایز است، ناظر به خراج اراضی انفال نیز بوده است، ولی این کلام احتیاج به تتبع از لحاظ تاریخی دارد که چنین چیزی شیوع داشته یا خیر.

قرائنی وجود دارد بر این که از اراضی انفال خراج نمی‌گرفتند. از جمله این که در زمان عمر در مورد مساحت زمین‌های خراجی عراق اختلاف شد که خلیفه چند نفر را از جمله عمار و ابن مسعود و ... را مأمور به مساحی اراضی عراق کرد؛ چون ارض عراق را مفتوح العنوة می‌دانستند.^۱

پس معلوم می‌شود اراضی مفتوح العنوة و خراجیه، حساب دیگری غیر از حساب انفال نزد آنان داشته که مهم بود بدانند اراضی خراجیه چقدر است و الا اگر از اراضی انفال هم خراج می‌گرفتند، دیگر چه احتیاجی به مساحی داشت؟! و چه احتیاجی داشت علاوه بر خراجی که از اراضی خراجیه و انفال می‌گیرند، بعدها از مردم عُشر نیز بگیرند؟! پس معلوم می‌شود از اراضی انفال، خراج نمی‌گرفتند و چون اراضی خراجیه نیز کفاف نمی‌کرد، مجبور بودند عُشر بگیرند.

۱. المبسوط فی فقه الإمامیه، ج ۲، ص ۳۳:

و أما أرض السواد فهی الأرض المغنومة من الفرس التي فتحها عمر، و هی سواد العراق فلما فتحت بعث عمر عمار بن یاسر أمیراً و ابن مسعود قاضياً و والياً علی بیت المال، و عثمان بن حنیف ماسحاً. فمسح عثمان الأرض، و اختلفوا فی مبلغها فقال البیاجی اثنان و ثلاثون ألف ألف جریب، و قال أبو عبیده: ستة و ثلاثون ألف ألف جریب، و هی ما بین عبادان و الموصل طولاً و بین القادسیة و حلوان عرضاً. ثم ضرب علی کل جریب نخل ثمانية دراهم و الرطبة ستة و الشجر كذلك، و الحنطة أربعة، و الشعیر درهمین، و كتب إلى عمر فأمضاه، و روى أن ارتفاعها كان فی عهد عمر مائة و ستین ألف ...

✓ المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، ج ۲، ص ۹۵:

... (الجریب) الوادی ثم استعیر للقطعة المُمَيَّزة مِنَ الْأَرْضِ قَبِيلَ فِيهَا (جریب) و جَمْعُهَا (أَجْرِبَةٌ) و (جُرْبَانٌ) بِالضَّمِّ و يَخْتَلِفُ مَقْدَارُهَا بِحَسَبِ اصْطِلَاحِ أَهْلِ الْأَقَالِيمِ كَاخْتِلَافِهِمْ فِي مَقْدَارِ الرَّطْلِ و الْكَيْلِ و الذَّرَاعِ و فِي كِتَابِ الْمَسَاحَةِ لِلسَّمَوَّلِ اعْلَمْ أَنَّ مَجْمُوعَ عَرْضِ كُلِّ سِتِّ شُعْبَرَاتٍ مُعْتَدِلَاتٍ يَسْمَى (أَصْبَعاً) و (القَبْضَةُ) أَرْبَعُ أَصَابِعَ و (الذَّرَاعُ) سِتُّ قَبْضَاتٍ و كُلُّ عَشْرَةِ أَدْرَعٍ تَسْمَى (قَصْبَةً) و كُلُّ عَشْرِ قَصَبَاتٍ تَسْمَى (أَشْلًا) و قَدْ سُمِّيَ مَضْرُوبُ الْأَشْلِ فِي نَفْسِهِ جَرِيباً و مَضْرُوبُ الْأَشْلِ فِي الذَّرَاعِ (عَشِيرًا) فَحَصَلَ مِنْ هَذَا أَنَّ (الجریب) عَشْرَةُ آلَافِ ذِرَاعٍ و نُقِلَ عَنِ قَدَامَةِ الْكَاتِبِ أَنَّ الْأَشْلَ سِتُّونَ ذِرَاعاً و ضَرْبُ الْأَشْلِ فِي نَفْسِهِ يُسْمَى جَرِيباً فَيَكُونُ ذَلِكَ ثَلَاثَةَ آلَافٍ و سِتِّمِائَةَ ذِرَاعٍ ...

إن قلت: از آنجا که زمینهای موات حتی در زمینهای مفتوح العنوة از اراضی خراج محسوب نمی‌شود و از انفال است، پس معلوم می‌شود روایات جواز قباله با سلطان که شامل اراضی موات در مفتوح العنوة می‌شود، اختصاص به اراضی خراجیه نداشته و انفال را نیز شامل می‌شود.

قلت: روایات جواز قباله با سلطان اطلاقی ندارد که شامل اراضی موات نیز بشود و ظاهراً مراد روایات، اراضی آباد بوده است.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی